



مطالبات زنان غیرمرکز نشین، غیرفارس و غیرشیعه در ایران به دلیل تلاقی فاکتور جنسیت با سایر متغیرهای نابرابری و تبعیض، ابعاد و پیچیده گی های بسیاری پیدا می کند که متأسفانه آنچنان که باید در گفتمان فمینیستی مسلط فارسی زبان انعکاس داده نمی شود. این یادداشت، ارتباط دو سویه فضا و جنسیت را در عرصه عمومی و فضاهای شهری بررسی می کند. هم چنین با تکیه بر نقد فمینیسم اینترسکشنال^۱ (میان برشی) و با بیان نمونه هایی از فضاهای "تک جنسیتی" شهری،

^۱ اصطلاح درهم تنیدگی روابط اجتماعی جنسیتی، جنسی، قومی، مذهبی و نژادی را اول بار کمبرلی کرشنا حقوق دان و استاد دانشگاه کالیفرنیا در سال ۱۹۸۹ مطرح کرد.

درصد است شکاف بین فعالان هویت طلب ترک با زنان فمینیستی آذربایجان و مشکلات و تبعیضهای مضاعفی را که این زنان در زندگی روزمره شهری به خصوص در کلانشهر تبریز تجربه می‌کنند را به تصویر بکشد^۱.

زنان و عرصه عمومی

هدف این یادداشت تاکید بر این مهم است که حیات اجتماعی زنان آذربایجان یا سایر ملت‌های غیر فارس را نمی‌توان تنها در چهارچوب کلی و زیر چتر «زنان ایرانی» بررسی کرد، چرا که همه زنان ساکن جغرافیای سیاسی ایران از شرایط، امکانات و حتی محدودیت‌های یکسانی برخوردار نیستند و حتی محدودیت‌های اعمال شده هم در یک طبقه بندی مشخص و همگونی قرار نمی‌گیرند. به همین دلیل فمینیسم اینترسکشنال به عنوان ابزار تحلیلی در مواجهه با این پیچیده گی ها و درهم تنیده گی ها ضروری است. نقد فمینیستی اینترسکشنال مانند ابزاری عمل می‌کند که میتواند درهم تنیدگی روابط اجتماعی جنسیتی، طبقاتی، قومی، مذهبی و جنسی را برجسته کرده و تحلیل بکند. در مورد زنان آذربایجانی، این گروه هم به سبب زن بودن و هم غیر فارس بودن و در لایه های بعدی بسته به خواستگاه اجتماعی و طبقاتی و مذهبی تبعضات چندلایه ای را هم از بیرون و هم از درون این گروه‌ها تجربه می‌کنند. حال با این مقدمات، ادامه یادداشت را با این پرسش ادامه می‌دهیم که حیات اجتماعی زنان ساکن جغرافیای آذربایجان- به طور مشخص تبریز- در عرصه عمومی چگونه است و در این فضا، شرایط کنشگری فمینیستی چیست؟

^۱ این یادداشت بر اساس تجربه های زیسته و تحقیقات آکادمیک خود نگارنده در حوزه مطالعات شهری و همچنین گفتگو با سایر زنان کنشگر نگاشته شده است.

بنا به تعریف، فضاهای عمومی شهری (public space) فضاهایی هستند غالباً فیزیکی، که علاوه بر قابل دسترس بودن برای همه، پذیرای گروه‌های مختلف با تفاوت‌های جنسی، نژادی، سنی و طبقه‌ای بوده و نقش مهمی در ایجاد فضاهای دموکراتیک، حس باهم بودن و تعلق مکانی و هویتی ایفا می‌کنند (مدنی پور، ۱۳۸۷). فضاهای شهری به این دلیل که پتانسیل گردهم آوردن گروه‌های مختلف جامعه را نیز دارند، در شکل‌گیری روابط و ساختار اجتماعی نقش پررنگی بازی می‌کنند. این ساختار اجتماعی که عرصه‌ی عمومی (public sphere) نامیده می‌شود، هم ساختار سیاسی- اجتماعی و هم فضای فیزیکی را توأم در برمی‌گیرد. در واقع در یک رابطه تنگاتنگ، فضای عمومی و عرصه عمومی می‌توانند تقویت‌کننده و موتور محرک یکدیگر واقع شوند. در یک جامعه ایده آل، افراد و گروه‌های مختلف جامعه از جمله فعالان جامعه مدنی، روشنفکران و دگراندیشان غالباً با در اختیار گرفتن عرصه عمومی می‌توانند بر تصمیمات دولتی نظارت و یا با استفاده از فضاهای شهری و گردهم آوردن نیروهای اجتماعی بر روابط قدرت تاثیر بگذارند. در نتیجه عرصه‌ی عمومی و فضای شهری عمومی پویا و همگرا برای جامعه مدنی اهمیت بسیار دارد چراکه بسیاری از چانه زنی‌های از پایین در آنجا صورت می‌گیرد.

اما بر کسی پوشیده نیست که عرصه عمومی و فضاهای شهری در بسیاری از کشورها از جمله ایران، اغلب فاقد چنین ارزش‌هایی بوده‌اند. در اکثر کلانشهرهای ایران، پلیسی و امنیتی شدن جو فضاهای شهری، افزایش چشمگیر دوربینهای مداربسته و همچنین سیاست‌هایی مانند تک جنسیتی کردن فضاهای شهری امکان فعالیت‌های خودانگیخته در فضاهای عمومی را از بین برده و شادابی و پویایی را از شهرها گرفته است. مساله نوع پوشش و محدودیت‌های ایجاد شده توسط گشت ارشاد نیز از نکات مشترک بین اکثر زنان شهرنشین ایرانی است که بر تجربه

شهرنشینی آنها تاثیر می‌گذارد. از طرفی خشونت‌های پنهان شهری از جمله ناکافی بودن تسهیلات زیرساختی مناسب برای زنان همراه نوزاد و کودک، سیستم حمل و نقل عمومی نه چندان قابل دسترس در همه نقاط شهری و برنامه‌ریزی های شهری مبتنی بر اولویت ماشین بر پیاده در کلانشهرها و حتی مزاحمت‌های خیابانی از جمله چالش‌هایی هستند که بیشتر زنان شهرنشین -خصوصا در اوقات فراغت از کار- با آنها مواجه‌اند. در چنین شرایطی، امکان استفاده از فضاهای شهری برای بسیاری از ساکنان خود همچون زنان، دگرباشان و سایر به اقلیت رانده شده‌ها محدود بوده و علاوه بر آن، امکان فعالیت‌های مدنی در عرصه‌ی عمومی نیز سلب و یا سرکوب شده است. اگرچه در سالهای اخیر با همه‌گیر شدن تکنولوژی و استفاده از اینترنت شبکه‌های اجتماعی نقش غیرقابل انکاری در کنار هم آوردن گروه‌های مختلف و پژواک صدایشان را داشته‌اند اما دسترسی به اینترنت پرسرعت و بدون محدودیت برای تمامی افراد فراهم نیست و نمی‌توان فضای مجازی را جایگزین مناسبی برای عرصه عمومی دانست.

فضای سوم و اهمیت آن
اولدنبرگ جامعه‌شناس آمریکایی درباره فضاهای سومی^۱ صحبت می‌کند -نه فضای اول (خانه) و نه فضای دوم (محیط کار) - که مناسبات اجتماعی و پیوندهای عمیق تری در آنجا شکل می‌گیرد. فضای سوم جایی است که افراد اغلب برای گذراندن اوقات فراغت خود، فارغ از مسئولیت‌های روزمره خانواده و کار پای ثابت آنجا می‌شوند؛ مانند کافه‌ها، بارها، سالن‌های آرایش و پیرایش. در واقع فرد به طور خودخواسته، داوطلبانه، بی تشریفات و بدون قوانین سخت‌گیرانه عضو ثابت آنجا می‌شود (پاتوق). در چنین فضایی است که فرد با حس تعلق که به آن مکان یا سایر افراد پای ثابت دیگر دارد هویت خود را تعریف می‌کند و چنین

Third places, Ray Oldenburg 1989, 1991^۱

فضاهایی غالباً به جزوی از تجربه زیسته فرد تبدیل می‌گردند. در واقع هویت فرد در یک دیالکتیک متقابل با فضا به طور مستمر در حال «شدن» و شکل‌گیری است. این همان نقشی است که حمام‌های عمومی محله‌ها هم برای زنان و هم مردان، و قهوه‌خانه‌ها برای مردان در دوران پیشامدرن برعهده داشتند. حمامها و قهوه‌خانه‌ها در واقع علاوه بر کارکرد خود به عنوان مکانی برای مراودات اجتماعی، رد و بدل کردن اخبار و اتفاقات روزمره، مکانهایی برای شکل‌گیری هویت‌های فردی و جمعی، ایجاد تعلق به مکان و یک گروه اجتماعی و در نهایت بازتولید هنجارهای اجتماعی جدید بودند. اما با ورود مدرنیته و تحولات شهری و اجتماعی، بسیاری از فضاها و کاربردها دستخوش تغییر شده و یا به کلی از بین رفتند. در این میان فضاهای عمومی که مختص مردان بودند توانستند خود را با تغییرات جدید مدرنیته کردن سازگار کرده و یا بنا به نیاز و با تغییر رویه و همچنان به عنوان قسمتی از زندگی شهری به حیات جدید خود تا به امروز ادامه داده‌اند. اما فضاهای زنانه که ارتباط نزدیکی با اندرونی خانه‌ها نیز داشتند نتوانستند به طور رویت‌پذیری وارد عرصه‌های عمومی بشوند و تنها محدود به مجالس خانگی و مناسبت‌های مذهبی ولو در فرم امروزی‌تر ماندند.

یک مقایسه اجمالی نشان می‌دهد که کلانشهر تهران به دلیل وسعت و مقیاس شهری، جمعیت بیشتر و متنوع‌تر و امکانات و زیرساخت‌های فرهنگی ایجاد شده غالباً حیات شهری پویاتر، منعطف‌تر و متنوع‌تری برای زنان فراهم کرده است. اما در شهرهای کوچکتر با قوانین عرفی نهادینه شده، زنان بر حسب طبقه اجتماعی-اقتصادی و گروه سنی و مذهبی مجال و امکان کمتری در استفاده از فضاهای شهری و مال خود کردن آن فضاها دارند. اگرچه در سالهای اخیر با رشد مصرف‌گرایی و با افزایش بی‌رویه مال‌ها و فضای نسبتاً آرام و امن آنها در شهری مانند تبریز، مال‌گردی و رستوران‌گردی به قسمتی از تجربه روزمره در میان

برخی از زنان شهری طبقه متوسط و متوسط به بالای نسل جوانتر تبدیل شده است، اما به طور سنتی و در حد امکان دورهمی های خانگی هنوز هم معمول ترین نوع معاشرت و حضور در فضای غیر از حریم خانه را تشکیل می دهند.

فضای تک جنسیتی چیست و چگونه بوجود می آید؟

فضا محصول روابط و پیوندهای اجتماعی است. مکانها و فضاها می توانند از طریق روابط فضایی، نحوه استفاده از آن فضاها (جمع شدن در گوشه آفتابگیر پارک) و متریال تولید شده (ته مانده های سیگار روی زمین) و همچنین نشانه ها و نمادهای موجود (آویختن پرچم کشوری یا پرچم رنگین کمانی از بالکن خانه) معانی متفاوتی را تولید و یا بازتولید بکنند. در واقع افراد و گروههای مختلف با حضور در مکانها و استفاده از آنها، به آن معنا میدهند و فضاهای جدیدی را تولید و بازتولید می کنند. هانری لوفور¹ در کتاب "تولید فضا" استدلال می کند که الگوهای فضایی ثابت و مطلق نیستند و براساس روابط اجتماعی، اقتصادی و قدرت سیاسی شکل گرفته اند. در نتیجه فضا امری مطلق نیست بلکه امری سیال و وابسته به متغیرهایش است. فضاهای جنسیتی هم به همین ترتیب به وجود می آیند. در واقع فضا به خودی خود جنسیت ندارد، بلکه نقش های سنتی مبتنی بر جنسیت بواسطه ی جریان مسلط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تقویت می شوند و فضاهای جنسیتی را بازتولید می کنند. اگر بپذیریم که مردان به طور سنتی دارای قدرت اقتصادی و اجتماعی بیشتری بوده اند، آنگاه می بینیم که فضاهای عمومی نیز بر اساس نیازها و تمایلات مردمحور ساخته شده اند. در مقیاس کلان تر و در عرصه عمومی نیز به سبب بازتولید همان روابط نابرابر است که زنان به طور کلی کمتر در عرصه های عمومی امکان حضور پیدا کرده اند. حضور زنان در فضاهای عمومی شهری حتی با رعایت قوانین عرفی و حکومتی تنها در صورتی پذیرفته و توجیه

¹ شهرشناس و جغرافی دان فرانسوی

اخلاقی دارد که همراه با انجام کاری باشد. این کار میتواند در راستای وظایف روزمره و در جهت ایجاد آسایش برای اعضای خانواده مانند انجام خریدهای روزمره، رساندن بچه به مدرسه، رفت و آمد به محل کار، و یا به عنوان مصرف کننده و در خدمت بازار باشد. به جز آن گذراندن اوقات فراغت، به طور نمونه ایستادن کنار خیابان و یا کتاب خواندن روی نیمکتی در پارک و هزاران فعالیت آزادانه دیگر در معرض قضاوت و بازخواست جامعه، مزاحمت‌های خیابانی و در مواردی گشت انتظامی خواهد بود. در واقع فضای سومی که در بخش قبلی مورد بحث قرار گرفت، در مورد ایران بسیار جنسیتی است و حضور زنان در فضاهایی غیر از خانه یا کار همواره با محدودیتهای بسیاری همراه بوده است.

در مورد زنان آذربایجانی که تمرکز اصلی این یادداشت بر آنها است، تصمیمات تبیین شده از بالا و به طور خاص موضوع حضور زنان در عرصه عمومی اغلب با حساسیتهای و محدودیتهایی همراه بوده است که در مواردی حتی در منافات و تضاد با موارد اجرا شده در پایتخت هستند. به طور مثال اجازه برگزاری کنسرت مختص بانوان از جانب مسئولان محلی، و تحت عنوان "احترام به ساختار فرهنگی و عرفی شهرستان" و یا "نبود زیرساختهای فرهنگی - اجتماعی" در تبریز صادر نمی‌شود. نمونه دیگر "پارک زنان" است که اگرچه با تصویب دولت در تهران و سایر شهرها هم اجرا شد، ولی به چندین دلیل نتوانست در تبریز به اهداف تعیین شده برسد. یکی از این دلایل، مکان‌یابی نامناسبی بود که ساخت و سازهای بی رویه، تراکم فروشی مرکز شهر و همچنین باغ‌خواری‌های اطراف تبریز مسبب آن بود که به بهانه قابل محرم سازی نبودن این پارکها، از سوی مسئولین اجازه اجرای

بدون محدودیت آنها صادر نشد^۱. در حال حاضر تبریز دارای شش پارک مختص زنان است که به دلیل اشرافیت بلندمرتبه های مجاور پارک، چندین نگهبان همواره در پارک مشغول گشت و نظارت بر فعالیتهای و پوشش زنان هستند که این مغایر با ایده اصلی پارک مبنی بر امکان انجام فعالیتهای فیزیکی و استفاده از نور آفتاب حداکثری در داخل پارک برای زنان و بدون نگرانی از نوع پوشش است. اگرچه در فازهای بعدی این پارکها خدمات دیگری از جمله فرهنگسرا، کلاسهای آموزشی و بوفه و رستوران هم ایجاد شد و توانست جمعیت بیشتری از زنان را جذب بکند ولی در اکثر مواقع این پارکها مورد توجه تنها طبقه خاصی از اجتماع قرار گرفتند و نتوانستند آن مقبولیت لازم را بین اکثریت گروههای اجتماعی و حتی در بین طرفداران طرح ایجاد پارکهای تک جنسیتی به دست بیاورند.

عرصه عمومی و کنشگری زنان در آذربایجان

زنان در عرصه کنشگری و فعالیتهای مدنی در منطقه آذربایجان و "حق بر شهر" نیز محدودیتهای گوناگونی را در زندگی روزمره تجربه می کنند. به طور مثال در شهر تبریز هرگونه فعالیت و تجمع در روز جهانی زنان در فضای عمومی امنیتی تلقی شده و با آن برخورد می شود. در سالهای گذشته، فعالان زن آذربایجانی به جز مواردی انگشت شمار مانند برگزاری روز زنان در غالب خیریه و کمک به زنان زندانی، اجرای موسیقی زنده توسط هنرمندان زن، از حضور در فضاهای عمومی شهر برای برگزاری چنین مناسبتهایی بازداشته شده اند. بنابراین به ناچار و به لحاظ استراتژیک به جای برگزاری چنین گردهمایی هایی در فضاهای عمومی شهر، سالیان سال است که چنین مناسبتهایی از جمله روز جهانی زن در هشتم مارس

^۱ در سه دهه اخیر الگوی توسعه عمودی در تبریز به شدت مورد توجه بوده و تبریز بعد از تهران بیشترین آمار بلندمرتبه سازی را به خود اختصاص داده است. (دهقان، کامران؛ تجربه سه ده بلندمرتبه سازی در تبریز، فصلنامه معماری و ساختمان، شماره ۴۹: بایلیونیسیم در ایران، زمستان ۱۳۹۵)

در خانه های شخصی و با حضور زنان- بدون مردان- انجام می شود. در نتیجه‌ی چنین تقسیم فضایی و جنسیتی، زنانی که دغدغه برابری دارند نه تنها نمی توانند از پتانسیل‌های بخشی و همگرایانه‌ی فضای عمومی در راستای پژوهش‌های مطالباتشان استفاده کنند، بلکه نمی توانند سایر اقشار و گروه‌های فعال مدنی از جمله مردان را با خود همراه سازند. شکافی که بین فعالان هویت طلب با زنان فمینیستی آذربایجانی وجود دارد به نوعی از همین در عدم حضور توأمان در فضاهای مشترک شکل می گیرد و با افزوده شدن عوامل دیگری از جمله قیمت محوری و پدرسالاری حاکم بر این گروه‌ها و همچنین ارجحیت دادن به مطالبات هویت طلبی این شکاف بزرگتر هم می‌شود. در مواردی هم که فرصت حضور و مطالبه برای همه کنشگران مدنی وجود دارد، مثل گردهم‌آیی در راستای اعتراض به خشک شدن دریاچه ارومیه و به هم خوردن اکوسیستم منطقه، این تجمعات یا از طرف حکومت امنیتی شده و سرکوب می شود و یا از جانب عده‌ای به سمت ناسیونالیسم افراطی کشیده می شود.

اگرچه، دسترسی دموکراتیک به فضای عمومی برای گفتگو و مبادله نظر، مطالبه، و کنشگری تنها مساله زنان نیست و به نوعی کل جامعه و گروه‌های کنشگری را در آذربایجان شامل می شود، اما با توجه به مباحثی که در مقدمه این یادداشت آورده شد، مساله جنسیت در فضای کنشگری هم نقش بسیار پررنگی را بازی می کند. در واقع مردان با دسترسی بیشتر به عرصه عمومی، امکان فراهم کردن فضاهای عمومی ارگانیک و آلترناتیوی را دارند که بتواند مناسبات قدرت را به چالش بکشد و فضاهای جدیدی را تولید کنند. درحالی‌که این امکان برای زنان به راحتی امکان‌پذیر نمی باشد. مثال هایی که در ادامه این مطلب می آید احتمالاً به روشن تر شدن موضوع کمک بیشتری خواهد کرد.

در منطقه آذربایجان، قهوه خانه ها به طور سنتی و کافه ها در دوران مدرن نقش مهمی در ایجاد فضای روشنفکری و تولید فکر و محتوا داشته اند. اگرچه بعد از انقلاب فضای روشنفکری قهوه خانه ای تا حدی دچار وقفه شد، اما در سالهای بعدتر توانست خود را با تغییرات جامعه سازگار کرده و به حیات اجتماعی خود ادامه داده است. در اواخر دهه هشتاد شمسی با حضور مداوم نسل جدید روشنفکران، دانشجویان، نویسندگان، اهالی موسیقی، شاعران و هنرمندان آذربایجانی و با مال خود کردن این فضاها، که در واقع در ادامه و همسو با جریانهای فکری یا پاتوق های قهوه خانه ای دهه های گذشته بود، جان تازه ای به حیات اجتماعی و روشنفکری قهوه خانه های تبریز بخشیدند. اما امروزه قهوه خانه ها و کافه های تبریز علاوه بر نقش سنتی خود به عنوان فضای سوم، نقش فضای اجتماعی شهری (صرفاً مردانه) را بازی می کنند که محل کنار هم آمدن نسل های مختلف از صنفها و طبقات متفاوت است. در واقع این موج جدید قهوه خانه -رو و کافه نشین توانسته است با ایجاد رابطه بینا-نسلی و تاثیر از هویت مکانی قهوه خانه ها، هویت جدیدی از خود بسازد و مطالبات ملی، مدنی و زبانی خود را در قالب مقاومت روزمره مطرح و یا به منصفه ظهور برساند. به جرأت و با اطمینان می شود گفت که جوانه تولید اکثر مجلات و کتابهای روشنفکری و فرهنگی مستقل، ایده پردازی و برنامه ریزی اجرای تئاترها و حتی نمایشگاه های هنری در این مکان ها شکل گرفته، پرورده شده و به بار می نشیند. این در حالی است که به دلیل محدودیت های حاکم و محیط به شدت مردانه قهوه خانه ها، حضور زنان در این فضاها به سختی امکان پذیر است. در شرایطی که زنان از مدیریت، مشارکت، همراهی و حتی همفکری در این زمینه ها غایب هستند، محصولات فرهنگی - اجتماعی تولید شده صرفاً با تجربیات، دانش و نگاه مردانه ای همراه است که از بازتاب و پرداختن به مسائل زنان ناتوان است و یا درجه اهمیت کمتری دارد.

مثال دیگر از فضا‌های تک جنسیتی که تلاقی عوامل تبعیض را شامل می‌شود، استادیوم‌های ورزشی است. بر کسی پوشیده نیست که برای اکثر مردم آذربایجان، اهمیت تماشای بازیهای تیم تیراختور^۱ تبریز بیشتر از بازی یک تیم فوتبال معمولی است. طرفداری از این تیم به نوعی به هویت سیاسی و قومیتی- ملیتی اکثر ترکها گره خورده است. طرفداران تیراختور به طور عام و خصوصا فعالان ترک هویت طلب و نه لزوما جدایی طلب یا پانترک، در راستای مقاومت روزمره و با به اختیار در آوردن سکوهای استادیومها خواسته‌های خود را به شکلهای مختلف بروز می‌دهند. در واقع در نبود فضا‌های عمومی دموکراتیک و همگرا، سکوهای استادیوم تبدیل به پلتفرمی برای می‌شوند که از طریق آن حرکت قومی- ملی آذربایجان مطالبات ملی، مدنی و زبانی خود را می‌ستانند. در واقع بازیهای فوتبال، یکی از بزنگاههایی است که شعارها، شعرها، اصطلاحات روز و خرده فرهنگهای مختلف این جنبش متولد می‌شوند. حال با توجه به اینکه زنان اجازه حضور در بازیهای فوتبال مردان از جمله تیم تیراختور را ندارند، این مسأله در کانتکست آذربایجان و برای زن آذربایجانی محل تلاقی تبعیض جنسیتی با تبعیض قومیتی است. اگر از فرهنگ غالب استادیومها و ادبیات تولیدشده‌ی اغلب سکسیستی آنها که بگذریم، در نتیجه‌ی این تبعیض مضاعف، زنان آذربایجانی به دلیل عدم امکان حضور در چنین بزنگاههایی، شانس کمی برای چانه زنی حقوق انسانی و هویتی- جنسیتی خود را دارند.

از طرفی این زنان تبعیضها و محدودیتهایی را از جانب مردان کنشگر آذربایجانی در عرصه عمومی و کنشگری نیز تجربه میکند که غالبا از نگاه قیم محور و پدرسالارانه حاکم بر جامعه برمی خیزد. مثلا بر اساس گفتگوهای انجام شده با

^۱ در تورکی آذربایجانی این تیم "تیراختور" نامیده می‌شود، لذا نگارنده قصد تغییر این کلمه به "تراکتور" را ندارد.

کنشگران زن، اغلب به مواردی نظیر مورد قضاوت قرار گرفتن از طرف سایر فعالان مرد، کم توجهی به مسایل زنان و اولویت بندی آن در مقایسه با حرکت ملی آذربایجان اشاره شده است. یکی از فعالان فمینیست از بازتاب فعالیت مجازی شان در راستای ایجاد آگاهی و گفتمان برابری خواهانه چنین می گوید:

”عده ای از مردان به ما گفتند در کار ما ایجاد تفرقه نکنید. ما در آذربایجان زینب پاشا را داشتیم و همیشه زنان آذربایجانی پیشرو بوده اند پس مساله ما زن و مرد نیست.“

گویی این دسته بیم آن دارند که با مطرح کردن خواسته های زنان در کنار مطالباتشان، از اهمیت یا تمرکز خواسته های هویت طلبانه ملی شان کاسته شده و یا از اهداف عالی و بعضاً رمانتیکی که جنبش هویت طلبی تعریف کرده است تقدس زدایی شود. در واقع این گروهها خود اگرچه دغدغه عدالت و رفع تبعیض دارند ولی به طور مدام هنجارهای جامعه پدرسالار را در عرصه عمومی و کنشگری باز تولید کرده و صداها را به حاشیه می رانند. در نتیجه چنین واکنشهایی است که در مواردی زنان به منظور حضور در عرصه عمومی و مورد تأیید واقع شدن توسط مردان پیشرو، به خودسانسوری در ابراز عقاید، اولویت بندی حقوق اولیه خود و حتی محافظه کاری در نحوه لباس پوشیدن و وضع ظاهری خود نیز روی آورده اند.

به طور خلاصه می توان موانع و مشکلاتی را که زنان برابری طلب و هویت طلب آذربایجانی برای حضور در عرصه عمومی و فضاهای شهری با آنها رو به رو هستند را در ترکیبی از قوانین محدودکننده و بعضاً زن ستیزانه، عرف و عادات سنتی حاکم بر خانواده ها و جامعه و همچنین قیم مداری و پدرسالاری نهادینه شده در بین فعالین مدنی آذربایجانی و عدم همراهی آنها با جنبش زنان جستجو کرد. از طرفی کم توجهی به فمینیسم اینترسکشنال در بین خود زنان غیرمرکز نشین

و از همچنین زنان مرکز نشین باعث شده است که مطالبات گروههای مختلف زنان به صورت موازی صورت نگیرد و غالباً یکی فدای دیگری شود. در مورد زنان آذربایجانی، حقوق زنان فدای به رسمیت شناخته شدن حقوق برابر خود از جمله: تساوی مدنی، تدریس زبان مادری در مدارس و فرصت های اقتصادی برابر و غیره می شود که نه تنها جدا از هم نیستند بلکه بسیار در هم تنیده اند و وصول یکی بدون دیگری امکانپذیر نیست. این یادداشت را با این پرسش تمام می کنم که تا چه اندازه جنبش فمینیستی مرکز محور در ایران توانسته است رابطه متقابل خود را با گروه های مختلف زنان سایر مناطق ایران به درستی تبیین کند؟